## جلسه 36

**دو‌شنبه - 02/10/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

 بحث در علائم حقیقت بود. اولین علامت تبادر بود که مورد قبول همه واقع شده بود.

علامت دوم صحت حمل بود که ما قبول کردیم خلافا للسید الخوئی و السید الصدر که گفتند: صحت حمل علامت حقیقت نیست چون بستگی دارد ما از لفظ چه معنایی اراده کنیم. اگر بگوییم زید اسد از اسد رجل شجاع اراده کنیم صحت حمل دارد، حیوان مفترس دارد صحت حمل ندارد. قبلا تجربه کنیم ببینیم از لفظ اسد ما معنای حیوان مفترس به ذهن‌مان تبادر می‌‌کند، به معنایی که تبادر می‌‌کند به ذهن‌مان، حمل کنیم اسد را بر زید بعد ببینیم صحت حمل ندارد این‌که علامت مستقل نیست قبلا ما با تبادر علم به معنای اسد پیدا می‌‌کنیم می‌‌بینیم معنای اسد حیوان مفترس است بعد طبعا صحت حمل هم بر زید ندارد. این‌که علامت مستقله‌ای نخواهد بود.

ما جواب دادیم عرض کردیم گاهی اتفاقا تبادر کافی نیست در تشخیص حدود معنای موضوع‌له. ما از لفظ ماء آب به ذهن‌مان تبادر می‌‌کند اما این آب گل‌آلود برای این‌که بببینیم آب هست یا آب نیست آب را بما له من المعنی المرتکز فی الذهن که تفصیلا هم حدود آن را نمی‌دانیم، ‌آب را بما له من المعنی المرتکز فی الذهن حمل می‌‌کنیم بر این آب گل‌آلود می‌‌بینیم وجدان ما می‌‌پذریم این آب است. وقتی می‌‌گوییم این آب نیست وجدان ما نمی‌پذیرد. کشف می‌‌کنیم که معنای آب یک معنای وسیعی است که شامل این آب گل‌‌آلود هم می‌‌شود.

علامت سوم علامت اطراد هست. اطراد عرض کردیم یک معنایی که ما می‌‌فهمیم وفاقا للسید الخوئی شیوع استعمال یک لفظ است بدون قرینه نزد اهل لغت و برای کسی که می‌‌خواهد تعلم لغت بکند تنها راه برای تعلم همین اطراد است. وارد شهری می‌‌شود می‌‌بیند لفظ حلیب را استعمال می‌‌کنند بدون قرینه در شیر، می‌‌فهمد که استعمال حقیقی است. انصافا این هم علامت درستی است.

[سؤال: ... جواب:] شیوع استعمال برای انسان اطمینان می‌‌آورد که در همه این استعمال‌ها که قرینه خاصه نبوده. یک بار دو بار استعمال می‌‌تواند مع القرینة باشد دیگه شیوع استعمال برای انسان علم می‌‌آورد که همراه با قرینه خاصه نبوده. ... اگر مجاز مشهور به حدی برسد که لفظ ظهور انصرافی پیدا کند در این مجاز مشهور این عملا وضع تعینی می‌‌شود، ‌از مجاز بودن خارج می‌‌شود. می‌‌شود معنای ظاهر به ظهور انصرافی که اصلا معنای موضوع‌له به وضع تعینی می‌‌شود، ‌او که مشکلی ندارد.

مرحوم ایروانی فرموده اطراد معنایش این است که ببینیم در استعمالات مختلفه این لفظ را در این معنا می‌‌شود بکار برد. معنای مجازی جوری است که در بعض استعمالات لفظ را در آن می‌‌توان استعمال کرد. مثلا اسد در رجل شجاع استعمالش مجازی است، می‌‌بینیم در برخی از استعمالات عرفی است بگوییم رایت اسدا یرمی اما یک رجل شجاعی رفته دستشویی بگوییم دخل الاسد فی المرحاض فی التوالیت، و بقی فیه خمس دقائق، عرفی نیست اما اسد در معنای حقیقیش همه جا استعمال می‌‌شود. یا رقبه معنای حقیقیش که گردن است همه جا استعمال می‌‌شود اما به معنای انسان در عتق و فک و اعتق رقبة فک رقبة، ‌اما بگوییم نام رقبة، ایشان فرموده است این استعمال عرفی نیست.

ما این فرمایش ایشان را قبول داریم. مجاز ادعایی را ایشان درست می‌‌گوید. در جایی مجاز ادعایی مطرح است که یک مصحح ادعایی باشد. همه جا که مصحح ندارد که ما ادعاء‌کنیم رجل شجاع اسد است. اما در مجاز لغوی ما به پلاتین می‌‌گوییم طلا، خب مجاز لغوی است، پلاتین طلا نیست و لذا پوشیدن پلاتین حرام نیست بر خلاف طلای سفید یا طلای زرد که استعمال آن حرام است اما استعمال پلاتین حرام نیست چون طلا حقیقتا نیست. اما استعمال مجاز لغوی است به او می‌‌گوییم طلا، سگ دریایی استعمال مجازی می‌‌کنیم می‌‌گوییم سگ با قرینه یا گاهی بدون قرینه استعمال مجازی می‌‌کنیم در حالی که معنای موضوع‌له کلب کلب بری است نه کلب بحری و لذا کلب بحری نجس نیست. و لکن استعمال به نحو مجاز لغوی است در همه استعمالات می‌‌شود از کلب بحری تعبیر کرد به کلب. استعمال مجازی است خلاف ظاهر است اما اختصاص به یک ترکیب دو ترکیب دیگری ندارد.

[سؤال: ... جواب:] استحسان طبع این است که کلب بحری شبیه کلب بری است در شکل اما این‌که مرحوم ایروانی فرمود که در بعض تراکیب کلامیه بشود این استعمال مجازی را استعمال کرد در بعضی دیگر نشود مثل این‌که می‌‌گوییم جاء الاسد ولی نمی‌گویم نام الاسد أو دخل الاسد فی المرحاض نخیر، ‌در مجاز لغوی این‌طور نیست اختصاص به بعض استعمالات ندارد. ... این‌که نمی‌گویند پلاتین مثقالی چند است برای این است که مثقالی نمی‌خرند پلاتین را، ‌بازار طلافروش‌ها هم نمی‌روند بگویند پلاتین دارید یا نه. این‌که ربطی ندارد به این بحث. اما همه جا به پلاتین طلا می‌‌گویند مجازا.

یا سیب‌زمینی گاهی در استعمالات می‌‌گویند سیب، استعمال مجای است و لکن این‌طور نیست که فقط در یک استعمال خاص بگویند سیب، نه اگر بناء است استعمال مجازی کنند سیب را در سیب‌زمینی هر کجا می‌‌توانند استعمال کنند.

یک معنای سومی هم برای اطراد ذکر شده آن را هم ذکر کنم.

معنایی است که برخی مطرح کردند گفتند در استعمال مجازی علاقه مشابهت شیوع ندارد. یعنی چه؟ یعنی مثلا شما اسد را در رجل شجاع بکار می‌‌برید به چه علاقه‌ای؟ به علاقه مشابهت در شجاعت حالا اگر یک مورچه شجاعی بود به او هم می‌‌گویید هذا اسد؟ چه فرق می‌‌کند؟ علاقه مشابهت مگر مشابهت در شجاعت نیست؟ چه فرق است بین رجل شجاع و نمله شجاع؟ می‌‌بینید اطراد ندارد. علاقه مشابهت در نمله شجاع هم هست ولی شیوع و اطراد ندارد استعمال اسد در او. این معنایش این است که استعمال مجازی است و لکن در استعمال حقیقی نه، معنای حقیقی استعمالش شیوع و اطراد دارد، ‌هر شیری مصداق اسد است چه شیر شجاع چه شیر ترسو، چه شیر لاغر چه شیر چاق. همه مصداق اسد هستند.

این را هم مرحوم صاحب کفایه جواب داده. فرموده: علاقه مشابهت بین رجل شجاع و اسد مجرد شجاعت نیست. و الا اگر مجرد شجاعت بود به نمله شجاع هم می‌‌شد مجازا بگوییم اسد. علاقه این است که رجولیت و شجاعت با هم جمع شده. عرف این را مصحح استعمال مجازی می‌‌داند و لذا به هر رجل شجاعی چه ترک چه فارس چه عرب می‌‌شود گفت هذا اسد.

[سؤال: ... جواب:] به زن شجاع هم می‌‌شد گفت شیرزن. رجولیت که گفتیم مقصود یعنی انسان باشد و شجاع اعم از زن و مرد. بالاخره علاقه مشابهت را باید تنظیم کرد. علاقه مشابهت در او آنی که مصحح استعمال مجازی است یک جوری تحدید و تنظیم شده که شامل نمله شجاع نمی‌شود. آن نوع مشابهت محدود است و الا اگر آن نوع مشابهت هر کجا باشد صحیح است استعمال اسد. حالا نوع مشابهت را شما خودتان تنظیم کنید. انسان شجاع یا از انسان شجاع بالاتر. ولی ما چون می‌‌بینیم به نمله شجاع نمی‌گویند اسد معلوم می‌‌شود مطلق شجاعت ملاک نیست ولی آنی که مصحح است علاقه مشابهت به همان نحوی که دقیق وجود داشته باشد فرقی بین افرادش نیست.

راجع به بحث دلالت وضعیه ما بحث کردیم، دلالت را توضیح دادیم، اقسام دلالت را بیان کردیم. حالا مختصری هم راجع به حقیقت استعمال بحث کنیم. این هم بحثی است که مفید فایده است. ببینید علاقه لفظ به معنا یک بخشیش مربوط می‌‌شود به شنونده که از او تعبیر می‌‌کنند به دلالت، که سماع لفظ موجب انتقال ذهن این سامع می‌‌شود به معنا. یک بخشی از علاقه لفظ به معنا مربوط می‌‌شود به متکلم، به لحاظ ارتباط آن به متکلم تعبیر می‌‌کنند به استعمال. در نفس متکلم هنگامی که یک لفظی از او صادر می‌‌شود سه اراده شکل می‌‌تواند بگیرد: یک: اراده استعمالیه. دو: اراده تفهیمیه. سه: اراده جدیه. اراده جدیه که معنایش روشن است یعنی مراد استعمالی در جمله تامه به داعی جد صادر شده باشد نه به داعی هزل نه به داعی تقیه نه به داعی تمرین. وقتی می‌‌گویند زید قائم به داعی جد می‌‌گوید زید قائم حالا کاذب است صادق است مهم نیست مهم این است که به داعی اخبار از قیام زید است یا در جمله انشائیه وقتی می‌‌گوید افعل کذا به داعی جد است نه به داعی امتحان یا تقیه.

اما فرق بین اراده استعمالیه و اراده تفهیمیه چیست؟‌ او مهم است. فرق بین اراده تفهیمیه و اراده استعمالیه برای این‌که روشن بشود موارد توریه را شما نگاه کنید. توریه این است که معنای مقصود متکلم صادق است و لکن این متکلم قصدش اخطار یک معنای دیگری است به ذهن مخاطب که او کاذب است. معنای مقصود متکلم غیر از آن معنایی است که متکلم قصد اخطار آن را به ذهن مخاطب دارد. از یک شخصی کمک خواستند، تسبیح در دستش بود تسبیح را انداخت زمین گفت و الله یدی خالیة، خدا می‌‌داند که دستم خالی است، مقصودش این بود که در دستم هیچ چیز نیست این تسبیح هم که در دستم بود انداختم زمین که کلامم دروغ نباشد. اما مستمع چه چیزی به ذهنش خطور می‌‌کند و شمای متکلم می‌‌خواهید چه چیزی به ذهن او خطور کند؟ می‌‌خواهم به ذهن او خطور کند این مطلب که دستم خالی است که پول ندارد و به او هم تصدیق کند اما معنای مقصود من چیست؟ من جمله یدی فارغة را در چه چیزی استعمال کردم؟‌در یک معنای دیگر و آن این است که واقعا دستم خالی است.

خدا رحمت کند امام صحبت کرامت شده بود ایشان فرموده بود ما هم کرامت داریم هر کی درب بزند می‌‌گوییم کیه. یکی رفته بود در زده بود ایشان گفته بود کیه، ‌فرموده بود گفتیم دیگه. آن مستمع فکر کرده بود یعنی خبر می‌‌دهیم که آن آقا مشخصاتش چیه اما مقصود خود گوینده این بود که لفظ کیه را می‌‌گوییم. این می‌‌شود توریه.

در توریه اراده استعمالیه با اراده تفهیمیه فرق می‌‌کند. اراده استعمالیه در یک معنایی شده است و لکن معنای دیگری را شما اراده کردید تفهیم کنید به مخاطب. مقصود از اراده تفهیمیه روشن است، ما ارید اخطاره الی ذهن المخاطب. آن چیزی که می‌‌خواهیم مخاطب آن را بفهمد، این می‌‌شود مراد تفهیمی برای متکلم.

اما اراده استعمالیه چیه؟ وجوهی ذکر شده برای تفسیر اراده استعمالیه:

وجه اول وجهی است که منسوب به مشهور است. می‌‌گویند اراده استعمالیه یک لفظ در معنا به این است که ما نظر فنایی بکنیم به آن معنا. إفناء بکنیم لفظ را در یک معنا. یعنی وقتی می‌‌گوییم آب این لفظ را فانی ببینیم در آن مایع خاص. و لذا صاحب کفایه گفته حقیقة الاستعمال جعل اللفظ عنوانا للمعنی بنحو یکون المعنی کانه هو الملقی الی المخاطب. فانی ببینیم لفظ را در معنا به نحوی که کانه معنا را به مخاطب القاء‌ کردیم.

و لذا ایشان فرمودند این‌که می‌‌بینیم قبح معنا به لفظ سرایت کند، ‌حسن معنا به لفظ سرایت می‌‌کند بخاطر همین است. و الا اگر لفظ صرفا علامت بر معنا بود، علامت بر یک شیئی بودن منشأ نمی‌شود قبح آن شیء به علامتش سرایت کند یا حسن آن شیء به علامتش سرایت کند. علامت این‌که فلش می‌‌زنند که این طرف سمت مثلا دستشویی است، ‌یک علامت دیگر می‌‌زنند آن طرف سمت مسجد است. نگاه کنیم به آن علامتی که سمت مسجد است عجب زیبا است، ‌آن علامتی که به سمت دستشویی است عجب زشت است. اما لفظ مسجد را که صبح زود به شما بگویند خوش‌تان می‌اید، می‌‌گویید اول وقت با این الفاظ مقدس صبح‌مان را شروع کنیم. حالا یکی به جای لفظ مسجد از لفظ دستشویی با آن واژه‌های مختلفش استفاده کند می‌‌گوید صبح ما را خراب نکن با این الفاظ. پس لفظ صرفا علامت اراده معنا نیست بلکه استعمال که می‌‌شود فانی در معنا دیده می‌‌شود.

و لذا این ثمره دارد: ثمره‌اش این است که استعمال لفظ در اکثر از یک معنا محال می‌‌شود. چون نمی‌شود یک لفظ را فانی ببینیم در دو معنا. یک چیز فانی در دو چیز؟ یک چیز متحد با دو چیز؟ این‌که نمی‌شود. شما بگویید جئنی بعین، ‌عین را هم فانی ببینید در طلا هم فانی ببینید در جاسوس. به قول صاحب کفایه باید انسان لوچ باشد، احول العین باشد یعنی یک چیز را دو چیز ببیند تا بتواند استعمال کند لفظ عین را در این دو معنا یعنی وقتی تصور می‌‌کند عین را دو تا عین ببیند اما یک عین متحد ببینی هم با طلا هم با جاسوس نمی‌شود. در حالی که کسانی که می‌‌گویند لفظ علامت اراده معناست، ‌مبرز معناست، می‌‌گویند چه اشکالی دارد ما دو تا معنا را تصور می‌‌کنیم با یک لفظ آن را ابراز می‌‌کنیم.

از همین جا روشن شد که صحیح هم نظر دوم است نه نظر مشهور. صحیح این هست که استعمال لفظ در معنا به معنای إفناء لفظ در معنا نیست که لفظ را عین معنا ببینم فانی در معنا ببینم بلکه لفظ مبرز اراده معناست در ذهن متکلم. شاهدش همین است که ما بالوجدان و به تتبع در استعمالات می‌‌بینیم که استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن است. و شایع هم هست در استعمالات که انشاء‌الله در بحث خودش می‌اید. قلب ملوم مولم دو معنا دارد یک معنایش این است که معکوس لفظ ملوم می‌‌شود مولم و یک معنای دیگر هم این است که دل انسانی که ملامت شده به درد آمده. استعمال می‌‌کنید با یک کلام هم قلب ملوم مولم را به این معنا که معکوس کردن لفظ ملوم می‌‌شود مولم هم می‌‌خواهید بگید دل انسانی که سرزنش شده به درد می‌اید. انسان‌ها را سرزنش نکنید. قلب بهرام ما رهب، هم اراده می‌‌کنید که دل بهرام گور در او ترس راه نیافت هم اراده می‌‌کنید معکوس لفظ بهرام ما رهب است. استعمال‌ها زیاد است حالا ما انتخاب می‌‌کنیم استعمال‌هایی که می‌‌شود در بحث مطرح کرد می‌‌گوییم تا کاملا برای‌تان ملموس بشود که استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن است، اشعاری در این رابطه است.

[سؤال: ... جواب:] آخه شما می‌‌گویید استعمال هو افناء اللفظ فی المعنی و محال است انسان شیء واحد را متحد ببیند با دو شیء پس استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد است. بنده که نمی‌گویم خلاف ظاهر نیست بنده می‌‌گوید محال نیست پس معلوم می‌‌شود استعمال افناء اللفظ فی المعنی نیست. تفصیل کلام انشاءالله در محل خودش.

[سؤال: ... جواب:] استعمال همین است که این لفظ را تلفظ کنید به قصد ارائه معنا. شما چرا استعمال را همین تلفظ این لفظ به قصد تفهیم معنا نمی‌دانید؟ می‌‌گویم چرا استعمال را می‌‌کنید حتما لحاظ بکنم لفظ عین را فانیا در معنای طلا و لفظ عین را لحاظ کنم فانیا در معنای جاسوس بعد بگویید نمی‌شود یک لفظ واحد عین را فانی ببینم در دو چیز یعنی متحد ببینم در دو چیز. ما می‌‌گوییم کی می‌‌گوید این استعمال است؟ استعمال عبارت از این است که تلفظ کنم به این لفظ به قصد ارائه و ابراز معنا، ‌دو معنا را در ذهن تصور می‌‌کنم با لفظ واحد آن را ابراز می‌‌کنم.

[سؤال: ... جواب:] ما باید تعریف را دقیق بیان کنیم. غالب و غیر غالب که نشد تعریف دقیق. پس استعمال لیس هو إفناء اللفظ فی المعنی یعنی لیس هو لحاظ اللفظ متحدا مع المعنی و فانیا فی المعنی. نخیر استعمال عبارت است از این‌که لفظ را مبرز و ارائه کننده معنا قرار بدهیم. جعل اللفظ علامة لارادة المعنی. پس این وجه اول که صاحب کفایه هم اختیار کرد درست نیست.

اما وجه دوم و سوم انشاءالله فردا عرض می‌‌کنیم